

دیکتاتورهای مجازی



پاسخگوی آسفالت شبها



• تو این ۴۵ سال چه گلی به سرمون زدید که ارزش داشته باشه انگشتمون رو استامپی کنیم؟ اونم آبی. با توجه به اینکه ۴۵ سال رقم درشتی است و ۴۵ سال هم طول می کشد دستاوردها را بشماریم، فلذا عرض می کنیم حالا چه عجله‌ای بود بزرگوار! یک چرت هم می‌زدید، می‌شد ۶۰ سال تا یک‌جا شبها را بگذرانید. می‌کردیم، علی‌الحساب، مقایسه‌ای بکنید با زمان محمدرضا پهلوی که اسم ایرانی رفته بود کنار اسم سگ (آدم از خفت آب می‌شود می‌رود تو زمین به خدا!) مقایسه کنید با امروز که اسم ایرانی که می‌آید، تمام پدافندهای زمینی، هوایی، زیرزمینی، دریایی، فضایی، برو بالاتر، فراجوی، کیهانشناسی و اینها جلوی چشم ابرقدرت‌ها ردیف می‌شود. در زمینه علمی هم مقایسه‌ای بکنید با ارسال ۳ ماهواره در هفته، با زمانی که ته پیشرفت علمی‌مان، ارسال کفتر بقو در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به هوا بود. خالی از لطف نیست مقایسه زمانی که گونی گونی پزشک هندی وارد می‌کردیم با زمانی که

واکسن واکسن فایزر رو هم خودمان می‌زنیم (برای کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب دستاوردهای ۴۵ ساله انقلاب به خط بریل).

• رای بدیم که چه بشه؟ ایییییی! این شبهه مثل شبهه ابلیس می‌ماند که ژست روشنفکری به خودش گرفت و حضرت آدم را از بهشت فول آپشن، مفتکی عازم زمین کرد. ساده‌اش را بگویم رای ندهیم باید تحمل‌مان را ببریم بالا! ممکن است بعد از مشارکت پایین، یک عده دوباره هوس انقلاب کنند.

از آن انقلاب‌ها که شبها باید اتو را بزنییم به برق تا فیوز نظام بپرد یا اشغال‌ها را شبها به جای ساعت ۹ ساعت ۱۰ بگذاریم بیرون تا آه گریه‌های ولگرد کند. اعتقاد به آه گریه‌ای که یک ساعت دیر نان سر سفره زن و بچه می‌برد، برای این عزیزان از بمب بالستیک کاری‌تر است. اگر معده قوی دارید و بالا نمی‌آورد، فقط به خاطر دیدن این صحنه‌ها نیاید پای صندوق رای. بقیه دلایل بماند سر صبر عرض می‌کنیم.



• با این همه بدبختی باز هم باید رای بدیم؟ برای جواب به این شبهه مثل خندوانه روی صندلی بنشینید تا شما را ببریم به یک جای خوب. تصور کنید رئیس جمهوری دارید که یک روز در ماه هوشیاری دارد. در آن یک روز هم فقط قرار است اسم یک کشور را اعلام کند تا خانه خرابش کند. اگر شانس یاری کند و اسم کشورها را با هم قاطی نکند، با آدم خیالی راه می‌افتاد سمت ناکجا آباد. در چنین وضعیتی یک رقیب پیرپاتال‌تر که وضعیتش کمی بهتر از این رئیس‌جمهور است (۲ ساعت هوشیاری در ماه) برای انتخابات نامزد می‌شود. تا بال خیال‌تان بنزینش تمام نشده، تصور کنید ته زندگی شاهانه‌تان خوردن موش کبابی در خیابان‌های نیویورک است. حالا چشم‌های‌تان را باز کنید و ببینید مرزهای بدبختی جابه‌جا شده است یا خیر!

• قانع شدیم ولی باز دوست نداریم رای بدیم. چهار دیواری عقلی، اختیاری
مجتان را گرفتیم، احتمالا شما برانداز هستید و طرح ابتکاری زدن اتو به برق ایده خودتان است. با یک خسته نباشید در اوج خداحافظی کنید. به اندازه کافی شبهه جورواجور ریخته روی سرمان. ضمناً آدرس را اشتباهی آمده‌اید. سرچ کنید «pasokh be mohmalat.a khoda.ir»

چالش مصرع‌م سرگرم

برخیز و بیا میانه این میدان
با رای بز به صورت نامردان
هر چشم طمع به این وطن گردد زوم
انگشت اشاره را فرو کن در آن

هر چشم طمع به این وطن گردد زوم
کاری بکنم شود نژادش معدوم
جمهوری اسلامی ایران باقی است
پیروزی ما بر همه گردد معلوم

جمهوری اسلامی ایران باقی است
تا در بدن تک‌تک ما جان باقی است
با رای درست ملت ما حتما
ایران عزیز مثل یک خان باقی است

با رای درست ملت ما حتما
از هر چه برانداز برآید شیون
نزدیک به قله نامیدی هرگز
بی‌عاری و بی‌تفاوتی هم قدغن

نزدیک به قله نامیدی هرگز
فرموده به دشمنان جناب حافظ
این عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
مانند مگس نکن دمدام وز وز

این عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
دیگر نه زمان پهبه و چه‌چه توست
این عرصه انتخاب پیروزی ماست
آغاز برای ماست اما ته توست

ضمیمه طنز راه راه کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی

دبیر سرویس نشر: رامین زارعی
دبیر سرویس شعر: عباس تافته
دبیر سرویس کارتون: سید محمدجواد طاهری
صفحه‌آر: علی شهبازی

راه‌های ارتباطی: @tanzym_ir
ما را در شبکه‌های اجتماعی با نشانی tanzym-ir دنبال کنید!

هانیه سادات حسینی‌زاده

دانشگاه شیون

«مصرف بی‌رویه»
دیگه کار بدی نیست» هفته

«تسویه حساب» هفته

«اسطوره افزایش جمعیت» هفته

«Made in Iran» هفته



هستند خدای نقش و تبلیغ و پسند
یک عده سلبریتی دائم گله‌مند

ای ساده که جای آیفونات می‌سوزد
بپا! نکند رای تو را هم بخرند

ببز که بالاخره بدهی و خسارت لازم را
به دولت پرداخت کرد.
در پی این اتفاق، دنبال‌کنندگان اخبار،
با بستن جدول تنبیه، مشغول محاسبه
زمان بازپرداخت بدهی ج.دال (چای
دبش) هستند.

نیروی دریایی سپاه که دو نانو شهید حسن باقری و
شهید صیاد شیرازی را به ناهوای خود اضافه کرد.
با توجه به توانایی بالای نادجا در امر افزایش جمعیت
ناوها، پیشنهاد می‌شود برای حل بحران جمعیت،
دوره‌ای عمومی با راهبری این نهاد برگزار شود.

شرکت زمزم که پس از ۶ سال، صادرات خود به
کشورهای حاشیه خلیج فارس را دوباره از کشور عمان
شروع کرد. به دنبال این اتفاق، به ایرانیانی که قصد
مهاجرت به این کشورها را دارند، توصیه می‌شود خود
را برای برخورد با محصولات زمزم در کشورهای مقصد
هم آماده کنند.

«چند می گیری تبلیغ نکنی» هفته



کالای لوکس را کی داده و کی گرفته؟

مدیر باشید. کت طرح‌دار بپوشید یا سلوار کوتاه. جوراب
هم که اصلا حرفش را نزنید. ساعت بزرگ ببندید. و
نگاه‌تان میخ دوربین باشد. اصلا نخندید! یک مدیر موفق
هیچ وقت نمی‌خندد. اسم شرکت‌تان را هم از روی اسم
خودتان یا دوروبری‌های‌تان بردارید. مثلا کمپانی سهیل
و شرکا ولی چون «شریک اگر خوب بود خدا هم شریک
داشت» شرکایش را در اولین فرصت بردارید.

جایی داشته باشید. شما باید جایی را داشته باشید
که کمپانی‌تان باشد. نگران نباشید؛ یک اتاق دو در سه
کافیست. به همه بگویید این واحد فروش است و انبار‌تان
جای دیگری است. تازه اگر با لنز واید فیلم و عکس بگیرید
بزرگ‌تر هم دیده می‌شود.

فکر اقتصادی داشته باشید. کالای لوکسی را که قیمتش
فلان تومان است، به نصف قیمت به فروش بگذارید. مردم
حتما بعد از دیدن این قیمت جلوی کمپانی شما صف
می‌کشند. فکر آن نصف مبلغ کسری را هم نکنید؛ کالای
لوکس را کی داده و کی گرفته؟

فعال‌نمایی کنید. به همه بگویید سرتان بی‌نهایت شلوغ
است و درگیر کارهای بیزینس‌تان هستید. از آدمین
صفحه کسب و کار هم بخواهید دم به دقیقه از شما در
حال سرشلوغی‌های‌تان استوری بگذارند. شما هم با چهره
اخم کرده و جدی، گیم بازی کنید.

شبکه‌سازی کنید. آدم‌های معروف مثل خودتان (!) را
پیدا کنید. با همدیگر عکس و استوری بگیرید و بگویید:
«چلچلنا جولی یا کمپانی ما!» و او بگوید کمپانی شما
و هرهر بخندید. اینجا استثنائاتی می‌توانید بکنید. یک
مدیر موفق برای حفظ ارزش‌های کمپانی‌تان مانند فروش
بالا، گاهی می‌خندد.

تبلیغ کنید. پای سلبریتی‌ها و ورزشکاران و آدم‌های
الکی معروف را به کمپانی یک وجبی‌تان باز کنید.
مهم نیست هنر طرف چی باشد، همین که قانع شده
تبلیغ شما را بکنند، برای اثبات بی‌هنری‌اش کافیست.
از تبلیغ‌دهای شهری و اینستاگرامی هم غافل نشوید.
فرار کنید. دست آخر که همه چیز داشت لو می‌رفت،
فرار کنید. حواس‌تان باشد استایل مدیریتی را هنگام
فرار رعایت کنید. نگران نباشید، کسی دستش به شما
نمی‌رسد. شبکه‌سازی خوبی که انجام داده‌اید، حواس
همه را پرت کرده.

گردن نگیرید. شما نماد اعتماد داشتید، به سلبریتی‌هایی
پول تبلیغ دادید که انسان‌های بالغی بودند و طبیعتا عقل
داشتند دیگه. مردم هم که انسان‌های بالغی هستند و
طبیعتا عقل دارند! پس تقصیر شما نیست. گردن نگیرید؛
فوق فو قش ۱۰ سال حبس برای‌تان می‌برند. فدای
سرتان؛ مرد می‌شوید، راهکارهای جدید یاد می‌گیرید و
با کوله‌بار تجربه برمی‌گردید. اصلا زندان برای مرد است!



پله‌برقی پیشرفت

نقل است روزی شیخ برای خریدن پاستیل و
مارشمالو به دکان رفته بود که ناگاه جمعی از
مردان سر رسیدند. پس از تحیت و سلام گفتند:
یا شیخ! پندی ده که آن را چون گوشواره اویزه
گوش‌مان کنیم.
شیخ که در حال تست مارشمالو توت فرنگی بود،
فرمود: پند زیاد است و زمان اندک! پس بگذارید
بقیه طعم‌های مارشمالوها را تست کنم، نزد شما
باز خواهیم گشت.

مدتی گذشت شیخ نزد مردان خویش بازگشت
و گفت: عجب طعم‌هایی! حتما از این دکان خرید
کنید و این پست را لایک و سیو کنید و کامنت
نیز فراموش نگرید. اما بعد! امروز حکایتی دارم از
مردی که از نگهداری اصطل به پادشاهی رسید.
با گفتن این سخن مردان جملگی گفتند: wow!

شیخ ادامه داد: نقل است نخست وی به پیشه
جمع‌آوری پهن‌ها از اصطل قزاق مشغول بود و
آنقدر به روس‌ها در قزاق خانه خدمت کرد (ناگفته
نماند خدمات وی به شوروی آنقدر زیاد بود که برای
شخص تزار نیز این مرحله از خدمات قفل بود و
فقط به وی اختصاص داشت).

روزی ژنرال آبرونساید، فرستاده انگلیس با فردی
مشغول صحبت بود و از بازی شاه و وزیر سخن
می‌گفت. وی که از زمان طفولیت به این بازی
علاقه وافر داشت نزد آن دو آمد و گفت: من هم
بازی جلا رو خوب بلدم بازی کنم.

آبرونساید گفت: باشد تو هم بازی! let's go!
آن دو چشمکی به هم زدند و گفتند: It's great
خود جنس است.

و اینگونه وی برای کودتا برگزیده شد.
۳ اسفند که ایرانیان به خانه تکانی و خرید البسه و
ماهی گلی برای سال جدید مشغول بودند، به دستور
انگلیسی‌ها کودتا شد و بعد از کودتا رضا میرینج،
رضاخان شده لقبی که با تزیلی هم حملش برای
وی دشوار بود.

او که این کودتا به پله‌برقی ترقی‌اش مندل شده بود،
ابتدا لقب سردار سپهری را گرفت و بعد صدراعظم
شد.

احمدشاه قاجار که دید فقط فضا را دارد اشغال
می‌کند تصمیم گرفت مدتی برود در دور و کشور
را یک جا داد دست رضا و گفت: رفتی کلید را زیر
گلدان بگذار، برگشتم پیدایش کنم.

اما وی دوست داشت یک دور هم که شده شاه
شود و گلدان با کلید را انداخت جایی که عرب
نی نمی‌اندازد.

و هر فرمانی که به وی از جانب انگلیسی‌ها می‌رسید،
انجام می‌داد.

انگلیسی‌ها چون این خدمات را از وی دیدند گفتند:
فادر سوخته! از ما هم انگلیسی‌تر است، پس بگذاریم
او را شاه ایران.

شیخ که اشک شوق را در چشمان مردان دید
گفت: نفهمیدم مارشمالوی هندوانه‌ای چه فرقی
با مارشمالوی توت‌فرنگی داشت.

سوال ذهنی مالباختگان کورش کمپانی از
سلبریتی‌ها که با تبلیغات گسترده این فروشگاه،
موجب متضرر شدن عده‌ای از مردم شدند.
سلبریتی‌های یادشده در پاسخ به این سوال
عنوان داشته‌اند که برای کاری که نکرده‌اند
پولی نمی‌گیرند.